

لایبنیز

LEIBNIZ

۳

بِطَرَمِ آقَايِ ذَبِيحِ اَرِنَمَا

چنانکه دیده‌ایم جوهر و حقیقت اشیاء از واحد های قوه
تشکیل میشود. این واحدها که کاملاً غیر مادی و افراد لانهایه‌ای
میباشند «مناد»^۱ نامیده میشوند. اصل لغوی موناد کلمه
«موناس»^۲ یونانی است که معنی وحدت و واحد میدهد. - لایبنیز در اولین
عبارت کتاب «مونادشناسی» مناد را بدینگونه تعریف میکند «مناد چیزی جز
یک جوهر بسیط نیست که در مرکبات حلول میکند مراد ما از بسیط یعنی چیزی
که جزء نداشته باشد» و بازاندکی بعد میگوید: «این منادها اجزای لاتجزای
واقعی طبیعت و بعبارة آخری عنصر اصلی اشیائند» مناد فی الحقیقه بمنزله روحی
است حال در اجسام که فعالیت و تفکر و سایر امور مربوط بهر موجود از او
منبعث است.

شروع نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
راهنمای جامع علوم انسانی

جسمی را که در خارج با ابعاد آن مشاهده میکنیم مجموعه‌ای از منادهاست
و بس و بنا بر این اجزاء صغار مادی که حواس ما اجزاء مشکله جسم تصورشان
میکنند چیزی حقیقی نبوده و تنها عوارضی ساده و بی اساس میباشند. اما اگر این
اجسام را لانهایه تقسیم کنیم هر یک از اجزاء آنرا وابسته باصلی و عنصری از
مقاومت و قوه می‌یابیم که صرف حقیقت و واقعیت میباشند و همانست که از آن بمناد
تعبیر میشود.

اگر لایبنیز در باب مناد بهمین حد قناعت می‌کرد و آنها را اجزاء
لاتجزائی از قوه معرفی مینمود که از حلیه شعور عاری باشند و بعبارة آخری صاحب

وجدانی نباشند، اشکالی در پیش نبود ولی بالعکس در تمام آثار لایبنیز مشاهده میشود که این فیلسوف در باب مناد بر موضوع قوه وجدان و ادراک را نیز میافزاید مثلاً در کتاب «نظریه جدید در باب طبیعت» که لایبنیز در آن اصول فلسفه ماوراء الطبیعی خود را در تحت رویه معینی بیان نموده است مناد را صاحب حیات و نوعی از ادراک تصور کرده و گفته است که اینها نمونه‌های از عالم کبیرند. در این کتاب ادراک عمل منادها از هم جدا نیستند بدین معنی که عین عمل مناد ادراک است و ادراک و فکر عین عمل؛ و بعبارة آخری هر حرکت و عمل در مناد جز فکر چیزی دیگر نیست. در کتاب مناد شناسی نیز این دو امر کاملاً بوم نزدیک و متحدند ولی مدر که اهمیت زیادتری پیدامی کند. مناد در اینجا «آئینه عالم» و ادراک نوعی میل و کشش است.

قبول اینکه مناد يك عالم صغير و آئینه عالم کبیر است با نظر اول خالی از زحمت نیست پس برای این امر باید قبلاً ببینیم چگونه يك «جوهر فرد» مادی و طبیعی که از عالم محسوس است میتواند نمونه‌ای از جهان باشد، تا تحقیق در موضوع نخستین بر ما آسانتر گردد:

جملگی اجزاء جهان چنان بیکدیگر مربوط و بطوری بهم پیوسته‌اند که ممکن نیست تغییری که در یکی ایجاد میشود در سایر اجزاء و بعبارت دیگر در سراسر عالم مؤثر نباشد. اگر درختی قتل و افتد بلاشک در جهان از آن اجزاء جهان اثری از آن ایجاد خواهد شد منتهی این اثر در اجزاء نزدیک بمکان سقوط درخت صریح‌تر است و در اجزائی که از آن مکان دورترند تاریک‌تر و آمیخته‌تر، و این تاریکی و آمیخته‌گی اثر هر چه بردوری اجزاء بیافزاید زیادتر خواهد بود. قوت وضعف يك عکس-العمل و تغییر، اگرچه در منتهی حد ضعف نیز باشد، باز در تأثیر خود باقیست و نه تنها در اجزاء بسیار دور دست زمین، بلکه تمام جهان مؤثر است. دلیل این امر بعقیده لایبنیز همان اتصال و پیوستگی عظیمی است که در مطلق ماده موجود است، پس چون در بین اشیاء خلاء موجود نیست مجال است نقطه‌ای تصور

نمود که در آن دنباله تغییر و تبدلی مقطوع گردد و بالنتیجه هیچیک از اجزاء ماده نیست که در هر لحظه از تغییراتی که در سایر اجزاء پدید می آید متأثر نباشد و یا بنا بر گفته لایبِنیز کلیه تغییراتی را که در عالم پدید می آید تشریح نکند .

از آنچه تا کنون گفتیم ثابت شده است که يك جزء مادی علی‌الضهوره آئینه جهان است . اینک باید در باب «مناد» که در حقیقت هر يك از آنها وابسته یکی از اجزاء محسوسه است بحث کرد : در مناد مجموعه تأثراتی که در يك جزء مادی ایجاد میشود صورت نیر و مقاومت میگیرد و بنا بر این هر مناد همانقدر قوه مقاومت بکار میبرد که در عالم تغییر و تحول حاصل میشود و از این طریق است که مناد صفت مرآتیت میگیرد . این مرآتیت در جمله منادها صادق است زیرا همه آنها از یکدیگر و هر يك بنوبه خود از تمام تغییراتی که در عالم ایجاد می شود ، متأثر است و بالنتیجه هر مناد مرآت سایر منادها و جواهر ، و آئینه عالم است .

این مرآتیت از راه تأثیر و تأثر بود ، اما مناد از يك طریق دیگر نیز میتواند مرآت عالم باشد یعنی عالم بتمامه در مناد بر اثر میل و کششی که در او نسبت به آنست منعکس میباشد . اما ما قبلاً دیدیم که بعقیده لایبِنیز میل و عمل در مناد همان ادراک است و ادراک میتواند باحساس و وجدان تبدیل یابد . بنا بر این قوه و عمل توأم با فکر میباشد و علاوه بر این هیچگاه نمیتوان عملی را بدون توأم بودن با درجه ای از تفکر تصور نمود و لایبِنیز هم در یکی از مکاتیب خود به آرنولد می نویسد که : « من گمان می کنم که فکر در عمل مکتوم است » .

از این مقدمات چنین برمی آید که جهان فقط از عناصر اصلی قوه غیر شاعره متشکل نیست بلکه از موجودات بی نهایتی که عمل اصلیشان ادراک است پدید می آید . هر جوهر عالمه جوهر متفکره نیر هست . اما باید دانست که منشاء و اساس

این قوه و ادراك تأثیر منادها در یکدیگر نیست بلکه اینها از عین هر مناد بوجود می‌آیند. ازینجا این حقیقت بر ما آشکار میشود که مناد هیچ نفوذ خارجی را قبول نمیکند و نیز هیچ عملی در خارج از خود انجام نمیدهد و عبارت دیگر هر جوهری از سایر جواهر منفرد بوده و با آنها ارتباطی ندارد. این مطلب از این عبارت معروف لایبنتز بخوبی برمی‌آید که در منادشناسی نگاشته است: « منادها را فی‌المثل در بجه‌هایی نیست که از آنها چیزی بتواند داخل شود » و بالنتیجه هرگونه تأثیر و تأثر و عمل مناد فقط در هر يك بتنهائی و بدون ارتباط با سایر منادها انجام میپذیرد و هم‌بنابر قول لایبنتز « هر چه هست از خود مناد بوجود می‌آید ». اما این مقوله اخیر ما را در قبول مبحث سابقی که تأثیر و تأثر منادها در یکدیگر و مرآتیت آنها نسبت بهم و نسبت به‌الم است تا حدی دچار اشکال مینماید. ولی اشکال اخیر بدین طریق حل میشود که لایبنتز میگوید: هر عمل و فعلی که در يك مناد مفسر تغییرات عالم است و تمام ادراکاتی که بدین‌اعمال و افعال و صرف قوه منسوبست از همان مناد منبث میباشند؛ و در این باب جمله سخنان لایبنتز بر يك منوال است.

اما عالم محسوس برای مناد جز وجه و عمل و تظاهرات او نیست و برای وی غیر از حالت خاصش چیزی وجود ندارد و بنا بر این بقول لایبنتز هر مناد در خود يك «عالم متمرکز» را منظوم کرده است. عالم محسوس واحد نیست بلکه بهمان اندازه که جوهر یعنی مناد وجود دارد عالم نیز موجود است ولی این جمله مناظر و مرایاتی از يك عالم بیش نیستند.

در این موضوع و در این‌که لایبنتز در باب جسم و ماده چه می‌اندیشید و چه نحوه‌ای از وجود بدانها میداد بعداً بحث خواهیم کرد و اکنون بحث خود را بدین مسئله متوجه میکنیم که ادراك منادها بجه نحوی متوجه است.

ب- ادراك منادا
هر مناد شامل دو عنصر است که در حقیقت غیر قابل انفکاکند و جز از راه تحلیل و تجزیه عقلانی از هم مشخص

نمی‌توانند بود: یکی قوهٔ عامله یا میل و کشش، دیگری ادراک که وابسته باولی است. اکنون، از ادراک شروع میکنیم و برای اینکه مسئله روشن تر باشد بهتر آنست که ادراک تنها منادی که مستقیماً بر آن معرفت داریم یعنی مناد نفس خود را مورد دقت و ملاحظه قرار دهیم.

قبلاً گفته‌ایم که مناد مرآت عالم است و تمام جزئیات عالم را توضیح و تبیین میکند منتها این توضیح و تبیین در باب عدّه معدود و معینی از امور صورت وجدانی صریح دارد یعنی فی المثل برای مناد نفس ما اموری که رابطهٔ مستقیم با جسم ما (که خود نماینده‌ای از مناد ماست) دارد نزد ما وجدانی صریح است.

لایب‌نیز ادراکات را بسه درجه تقسیم میکند:

- ۱ - در کها یا «احساسات» باین در کها کافی نیست که روح شیئی مدرك را کاملاً تشخیص دهد. مثلاً یکی از خاطرات منقولهٔ ما که اکنون در مد نظر نیست، درك تاريخ مناد ماست. همین طور است بعضی امور خارجی که اگر چه ما را متأثر میکند ولی حواس برای تشخیص کامل آن چندان قوی نیست. مثلاً اگر اکنون يك گلولهٔ توپ در شیک نقطهٔ بسیار بعدی نوکالی اروپا و امریکا منفجر گردد البته بنا بر همان اصلی که قبلاً گفته‌ایم در تمام منارهای جهان تأثیر می‌کند منتهی تأثیر آن در مناد های نفوس افرادی که نزدیک آنند مشخص است ولی در مناد نفس ما که از آن بسیار دوریم غیر مشخص میباشد. در بعضی موارد مجموعهٔ عدّهٔ زیادی از در کهای تاريخ ایجاد يك «وجدان مبهم» میکنند. مثلاً از مجموعهٔ فعل و انفعالات یا حرکاتی که در ما ایجاد میشود يك نتیجهٔ نامشخصی در خود حس مینمائیم ولی چون باین حرکات معتادیم از آن تا موقعی که يك تغییر کلی در ما پدید نیآورد آگاه نخواهیم شد و بعبارة اخری وجدانی ما نخواهد بود و از این گونه است تغییرات و حرکاتی که پیشاپیش يك مرض در جسم ما تولید می‌شود.
- ۲ - در کهای صریح: وقتی احساسات ما آنقدر دارای روابطی باشند

